



صفورا خوش طینت

بازیگر:

برای من مادر، مادر است

اولین مواجهه شما با کاراکتر «بت» چگونه بود و جایگاه او را در این خانواده چگونه دیدید؟

من در ابتدای خواندن متن تکتک کاراکترها تمرکز نکردم، بلکه کلیت مفهومی که نمایشنامه منتقل می‌کرد، یعنی نشنیدن و برقرار نشدن ارتباط برایم بسیار جالب بود و همین موضوع باعث شد که کار را قبول کنم، چون پیش از این با آقای عبداللهی همکاری نکرده بودم و کاری از ایشان ندیده بودم اما متن به حدی برایم دوست‌داشتنی بود که اینروزها نیز گاهی به آن رجوع می‌کنم و این امریست که پیش از این کمتر برایم پیش آمده است. این متن، به نظر من یکی از آن متون غنی است که هیچ چیزی کم ندارد و نیاز نیست که چیزی بدان بیافزاید بنابراین به نظرم یک منبع غنی برای بازیگر است. وقتی «بت» به من پیشنهاد شد، متوجه شدم این زن ۶۰ ساله یعنی حدود بیست سال بزرگ‌تر از من است. اما این شخصیت نقاط اتصال زیادی با فرهنگ خودمان دارد. آنچه بر این زن در خانواده می‌گذرد، همان اتفاقاتی است که در خانواده‌های ما و فرهنگ کشورمان نیز دیده می‌شود. او نادیده گرفته می‌شود و از سوی همسر و فرزندان‌ش شنیده نمی‌شود اگرچه به اندازه‌ی شخصیت «کریستوفر» خیلی نظرش را به فرزندان‌ش تحمیل نمی‌کند، اما با این حال نادیده و نشنیده گرفته می‌شود. گاهی، بخصوص وقتی مهمان جدیدی وارد خانواده می‌شود و «بت» تلاش می‌کند نظرش را بیان کند، بارها قطع می‌شود. حتی کریستوفر با تحکم به او می‌گوید که «لزومی ندارد الان صحبت کنی». این تجربه بارها و بارها در فرهنگ‌های مختلف دیده شده و مختص این متن نیست، اما نشان‌دهنده همان عدم ارتباط است. به نظر من همه شخصیت‌های این متن شنیده نشدن را تجربه می‌کنند ولی هر کدام به شکل متفاوتی.

به نظر می‌رسد که شخصیت مادر یا همان «بت» تنها زمانی که در نقش مادر ظاهر می‌شود و خدمت یا کمکی می‌کند و حتی عشق می‌ورزد، از سوی فرزندان و مرد خانواده پذیرفته است. اما هرگاه که بخواهد از تفکرات و نظرات خود صحبت کند، مدام قطع شده حتی به سخره گرفته می‌شود.

بله، حتی وقتی می‌گوید می‌خواهد یک رمان کارآگاهی بنویسد، مسخره‌اش می‌کنند. بت در دیالوگی به شوهرش می‌گوید «تو فکر می‌کنی رمان نوشتن من، مثل بافتن جوراب و شال است» در واقع به این‌تکته اشاره دارد که کریستوفر به او نگاه از بالا به پایین دارد و متفرعن است. به نظر من دیالوگ‌ها، هرچند در بستر بحث‌های کوچک هستند، اما نگاه تحقیرآمیز مرد نسبت به این شخصیت را به خوبی نشان می‌دهند.

یکی از لحظات جنجالی کار، وقتیست که پسر کوچک‌تر قصد اعلام استقلال دارد. به عنوان مادر خانواده، شما در آن لحظه چه احساسی را تجربه می‌کنید و با چه چالش‌هایی روبه‌رو می‌شوید؟

راستش، در تمرین‌های اولیه، وقتی مصطفی با زبان اشاره می‌خواست اعلام کند که «من دارم شما را ترک می‌کنم و می‌خواهم بروم.» بسیار پرانگیخته می‌شدم، حتی لب‌هایم سر می‌شد و واقعاً احساس می‌کردم عضوی از خانواده در حال جدا شدن است. وقتی با محمد عبداللهی صحبت کردم، گفت که این احساسات خیلی زیاد است و باید بدانم که این مادر، مادری انگلیسی و اینها خانواده‌ای یهودی هستند، بنابراین باید شدت این احساسات کمتر باشد. آنچه اکنون در اجرا می‌بینید، نسخه‌ای اصلاح‌شده از بازی من است چون در تمرینات من نمی‌توانستم گریه‌ام را کنترل کنم و دائماً تحت تأثیر احساسات شدید برای جدایی پسر کوچک‌تر بودم. انگار وابستگی عمیقی

وجود داشت. در جایی مادر می‌گوید «من به او حرف زدن یاد دادم»، انگار نقطه اتصالی بین این مادر و پسر است و گویی حرف‌های نگفته مادر را «بیلی» برایش ادا می‌کند. در واقع برون‌ریزی احساسی شخصیت برای من بسیار بیش از این بود چون برای من، مادر، مادر است اما فرهنگ قطعاً مؤثر است و چیزی که کارگردان می‌خواست، مادری محکم‌تر بود که هم ملیتش را نشان دهد و هم مذهبش در آن دخیل باشد.

سخن پایانی

ما برای این کار بسیار زحمت کشیده‌ایم و بچه‌ها زمان زیادی گذاشتند تا زبان اشاره را یاد بگیرند. من پیشتر با مصطفی فاضلی همکاری نداشتم اما دیدن هنرنمایی این بازیگر جوان با استعداد که نوید از آینده‌ی درخشان دارد برای خود ما در کار واقعاً لذت بخش بود و شخصاً سعی می‌کنم اجرای او را حتی از داخل کار تماشا کنم. بنابراین خیلی خوشحال می‌شوم

اگر مخاطبان بیشتری بیایند و کار ما را ببینند.

ساناز طاری

بازیگر:

بازگشت به صحنه برایم بسیار هیجان‌انگیز بود

پس از مدت‌ها دوباره به صحنه تئاتر بازگشتید. این بازگشت، آن هم با نقشی بسیار دشوار، حتماً تجربه‌ای هیجان‌انگیز بوده است. لطفاً درباره روند شکل‌گیری این تجربه برای ما بگویید؛ اینکه از همان ابتدا چگونه با نقش سیلیویا آشنا شدید و این نقش چه چالش‌هایی برای شما داشت؟

بله، بازگشت به صحنه برایم بسیار هیجان‌انگیز بود، چرا که پس از هفت سال مجدداً روی صحنه می‌رفتم و در واقع تصمیم این بود که دیگر بازیگری نکنم اما زمانی که آقای عبداللهی این متن را به من پیشنهاد دادند و آن را خواندم، به دلیل آن‌که دغدغه‌های شخصی نسبت به آن داشتم و اشتراکاتی با زندگی خودم در آن می‌دیدم، این داستان برایم جذاب شد و تصمیم گرفتم نقش را بپذیرم.

مهم‌ترین چالشی که سیلیویا با آن مواجه است، چیست؟ آیا به صورت عملی نیز برای ایجاد اختلال در شنوایی خود اقدامی کردید یا مسیر دیگری را طی کردید؟

من چند روش را امتحان کردم تا ببینم کدام یک بهتر می‌تواند در این مسیر به من کمک کند. در این مدت، با افراد ناشنوا بسیار رفت‌وآمد و معاشرت داشتم. یکی از اقدامات عملی که انجام دادم، استفاده از گوش‌گیر و سمعک بود، تا بتوانم تجربه‌ای مشابه با آن‌ها را لمس کنم. مسئله مهم دیگر برای من این بود که برادر خودم نیز ناشنواست. به همین دلیل، این نقش برایم اهمیت زیادی داشت، چراکه به نوعی چیزی را که سی سال مقابل چشم‌مان بود، یعنی فردی که تمام این سال‌ها با او زندگی کرده‌ام را روی صحنه تجربه می‌کردم. این برایم تجربه‌ای عجیب و در عین حال لذت‌بخش بود چون احساس می‌کردم پس از سی سال تازه می‌فهمم که برادر چه چیزهایی را پشت سر گذاشته است.

با توجه به این‌که اثر، به زندگی گروهی از افراد جامعه می‌پردازد که معمولاً کمتر دیده یا جدی گرفته می‌شوند، فکر می‌کنید این نمایش می‌تواند موجب افزایش حساسیت عمومی نسبت به این مسائل شود؟ قطعاً بله، شخصاً از خانواده، دوستان و آشنایان، به‌ویژه اعضای کانون ناشنوایان که دعوت کرده بودیم تا برای تماشای اجرا بیایند، بازخوردهای زیادی دریافت کردم. بسیاری توانستند بیشتر نسبت به این موضوع آگاه شوند، فرزندان خود را بهتر درک کنند، و تازه متوجه شوند که دغدغه‌های این افراد چیست. این‌که ما



به سادگی از کنار آن‌ها می‌گذریم، برایشان توضیحی نمی‌دهیم یا حوصله گفت‌وگوی کامل با آن‌ها نداریم، مسئله‌ای آزاردهنده برای افراد ناشنوا است. بچه‌های ناشنوا معمولاً همه این چیزها را در خود می‌ریزند و در این نمایش، بیلی در نقطه‌ای که به طغیان می‌رسد و می‌گوید: شما هیچ‌گاه به من توجه نکردید، هیچ‌گاه حرف‌های تان را کامل برای من توضیح ندادید. همین مسئله او را خسته و کلافه کرده، و مخاطبانی که با چنین موضوعاتی در زندگی خود مواجه‌اند، می‌توانند با این نمایش درک بهتری داشته باشند و دریابند که چگونه باید با این افراد برخورد کنند.

مصطفی فاضلی

بازیگر:

بیش از رفاقت شاهد رقابت دو برادر هستیم

احساسات این کاراکتر را چگونه دیدید و چگونه به او نزدیک شدید؟

آنچه بیش از همه برجسته، حتی در خلاصه داستان هم مشهود است، این است که یکی از اعضای خانواده اجازه شنیده شدن ندارد، یعنی هر زمان که می‌خواهد حرفی بزند، کسی به او توجه نمی‌کند و سخنان‌ش شنیده نمی‌شود. من این مسئله را در بسیاری از اطرافیانم دیده‌ام؛ کسانی که در خانواده‌هایشان هیچ‌گاه شنیده نشده‌اند، و هر زمان که خواسته‌اند حرفی بزنند، کسی گوش نداده است و در نهایت خودشان نیز دیگر نظرات خود را بروز نمی‌دادند و این همیشه برای من یک سوال بزرگ بود که چرا این افراد به چنین نقطه‌ای می‌رسند. در واقع تمام این تجربیات کمک کرد تا بتوانم به بیلی نزدیک‌تر شوم.

ارتباط بیلی با برادر بزرگ‌ترش نیز پیچیده است؛ در عین علاقه، نوعی رقابت هم بین‌شان وجود دارد. این جنبه از رابطه را چگونه تحلیل می‌کنید؟

علاقه‌ای که بین دنیل و بیلی وجود دارد بیشتر از این بعد است که بیلی کوچک‌تر است و از آن‌جایی که قادر به سخن گفتن نیست، دنیل شاید نوعی ترجمه نسبت به او احساس می‌کند. اما آنچه پررنگ‌تر دیده می‌شود، رقابت است نه رفاقت و در متن نیز رقابت بین آنها برجسته‌تر است چون بیلی با اینکه نمی‌تواند حرف بزند و خوب نمی‌شنود، توانسته برای خودش کار پیدا کند، یک پارتنر یا معشوقه داشته باشد، و در زندگی مستقل شود. درحالی‌که دنیل تجربه رابطه‌ای ناموفق را داشته و هیچ‌گاه نتوانسته از خانه جدا شود، این‌ها برای دنیل آزاردهنده‌تر است به همین دلیل، دنیل نمی‌خواهد بیلی از او دور شود. او دست به هر کاری می‌زند، تا بیلی در کنارشان بماند، تا بتواند آن حس رقابت و شاید حسادتش را تخلیه کند و بیلی همان قدر ساده و وابسته در کنارشان زندگی کند.

تجربه حضور در این نمایش چه جایگاهی در مسیر حرفه‌ای شما دارد؟

روز نخستی که وارد جلسه تمرین نمایش شدم علی باقری، اصغر پیران و صفورا خوش طینت را دیدم، این‌ها کسانی بودند که همیشه از دور می‌دیدم و برایم چه به لحاظ سابقه کاری، چه بازیگری و اجرایشان جذاب بودند و همیشه با خود می‌گفتم که چقدر زیبا دیالوگ می‌گویند و چقدر خوب بازی می‌کنند بنابراین زمانی که کنارشان نشستیم، اولین چیزی که سراغم آمد، استرس بود و برایم بسیار مهم بود که بتوانم در کنار آن‌ها خوب ظاهر شوم. اما به مرور با حمایت آن‌ها و تلاش‌شان برای آن‌که من را وارد جمع کنند و فضای راحت‌تری شکل بگیرد، از شدت استرسم کاسته شد. از سوی دیگر، حضور دوباره بازیگر چهره و دیگر هنرمندان با سابقه تئاتر در این نمایش بی‌تردید بر مسیر بازیگری من تأثیرگذار خواهد بود زیرا با وجود سابقه فعالیت در سینما و سریال، پیش از این هرگز در تئاتر با هنرمندانی چون علی باقری و اصغر پیران و صفورا خوش طینت کار نکرده بودم و این نخستین تجربه تئاتری من در کنار چنین چهره‌هایی بود. خوشبختانه توانستیم با همکاری یکدیگر توجه مخاطبان را جلب کنیم، به واسطه حضور آن‌ها، افراد بیشتری به تماشای نمایش می‌آیند و من نیز در کنار آن‌ها توانستم بیش‌تر دیده شوم.

